



مقدمه

آن گرامی (امام جواد علیه السلام) در سال 203 قمری و در سن هفت سالگی بعد از شهادت پدر بزرگوارش این مسؤولیت (مقام رفیع امامت) را پذیرفته و عملاً به هدایت و ارشاد مردم پرداخت. در آن هنگام برخی این سؤال را مطرح می کردند که آیا می توان رهبری جامعه را به یک کودک هفت ساله سپرد؟ آیا یک کودک هفت ساله مدیریت، دوراندیشی و درایت یک مرد کامل را دارد؟ از منظر باورهای شیعه که موضوع امامت را یک موهبت الهی می داند، پاسخ این پرسش روشن است، چرا که از این دیدگاه خداوند متعال هر کسی را که شایسته این مقام بداند، به منصب پیشوایی امت بر می گزیند؛ حتی اگر در سنین کودکی باشد. مقیاس سن بالا، گرچه در میان مردم مقیاسی برای رسیدن به کمال محسوب می شود، اما در بینش وحیانی قرآن ممکن است یک فرد در سن کودکی فضائل و کمالات و شرائط رهبری جامعه را دارا باشد و امتیازات ویژه ای را که لازمه رهبری و امامت و نبوت است در او موجود باشد و خداوند متعال موهبت رسالت و امامت را به او عنایت کند و اطاعت از وی را بر مردم واجب و لازم گرداند. البته خداوند متعال از این طریق می خواهد به مردم بفهماند که مقام نبوت و امامت، که تداوم راه نبوت است، همانند منصب های معمولی نیست که با زمینه ها و شرایط عادی انجام پذیرد، بلکه مقام معنوی نبوت و امامت مافوق این مناصب بوده و زمینه ها و شرایط ویژه ای می طلبد. در عصری که زمینه امامت پیشوای نهم فراهم آمده بود و آن حضرت در دوران کودکی این منصب آسمانی را عهده

دار گردید، از این دست سؤالات زیاد مطرح می شد و پاسخهای مناسب نیز ارائه می گردید. به همین دلیل چون مسئله تقریباً در زمان امام جواد (علیه السلام) حل شده تلقی شده بود، دیگر در مورد امام هادی (علیه السلام) که در سن 8 سالگی و امام زمان (علیه السلام) که در 5 سالگی به امامت رسیدند، این پرسشها تکرار نگردید. نقل یکی از روایاتی که در این زمینه وارد شده است، در اینجا مناسب می نماید:

روزی یکی از شیعیان در محضر امام رضا (علیه السلام) پرسید: مولای من! اگر خدای ناکرده برای وجود مقدس شما حادثه ای پیش آید، به چه کسی رجوع کنیم؟ امام رضا (علیه السلام) با کمال صراحت فرمودند: به پسر امیرالمؤمنین (امام جواد علیه السلام). آن مرد از شنیدن این سخن تعجب کرد، چرا که امام نهم (علیه السلام) کودکی بیش نبود و آن مرد وی را کم سن و سال دید. امام رضا (علیه السلام) از سیمای متعجب و نگاه های تردیدآمیز او، اندیشه ناباورانه اش را دریافت و به او فرمود: ای مرد! خدای سبحان عیسی بن مریم (علیه السلام) را به عنوان پیامبر و فرستاده خود برگزید و او را صاحب شریعت معرفی کرد، در حالی که خیلی کوچکتر از فرزند امیرالمؤمنین بود. (1)

امام هشتم (علیه السلام) برای اثبات امامت حضرت جواد (علیه السلام) و پاسخ به شبهات طرح شده، گاه از آیات قرآن و دلایل تاریخی بهره می گرفت و گاهی نیز از تفضلات الهی و تأییدات غیبی استفاده می کرد. در این رابطه حسن بن جهم می گوید: در حضور امام هشتم (علیه السلام) نشسته بودم که فرزند خردسالش را صدا کرد. آن سلاله پاک نبوی نیز در پاسخ به ندای پدر به جمع ما پیوست. امام رضا (علیه السلام) لباس آن کودک را کنار زده و به من فرمود: میان دو شانه اش را بنگر! چون به میان دو کتف او نگاه کردم، چشمم به یکی از شانه هایش به مهر امامت افتاد که در میان گوشت بدن قرار داشت. فرمود: آیا این مهر امامت را می بینی؟ شبیه همین در روی شانه پدرم نیز وجود داشت. (2)

نوجوانی در قله رفیع دانش

امام نهم (علیه السلام) در مقام رهبری امت اسلام، به عنوان الگوی دانشمندان جوان چنان در عرصه علم و دانش درخشید که دوست و دشمن را به تعجب و شگفتی واداشت. گفتگوها، مناظرات، پاسخ به شبهات عصر، گفتارهای حکیمانه و خطابه های آن گرامی، گواه روشنی بر این مدعاست. علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است که: بعد از شهادت امام هشتم (علیه السلام) ما به زیارت خانه خدا مشرف شدیم و آنگاه به محضر امام جواد (علیه السلام) رفتیم. بسیاری از شیعیان نیز در آنجا گرد آمده بودند تا امام جواد (علیه السلام) را زیارت کنند. عبد الله بن موسی عموی حضرت جواد (علیه السلام) که پیرمرد بزرگواری بود و در پیشانی اش آثار عبادت دیده می شد، به آنجا آمد و به امام (علیه السلام) احترام فراوانی کرده و وسط پیشانی حضرت را بوسید. امام نهم برجایگاه خویش قرار گرفت. همه مردم به علت خردسال بودن حضرت با تعجب به همدیگر نگاه می

کردند که آیا این نوجوان می تواند از عهده مشکلات دینی و اجتماعی مردم در جایگاه رهبری و امامت آنان برآید؟! مردی از میان جمع بلند شده از عبدالله بن موسی، عموی امام جواد (علیه السلام) پرسید: حکم مردی که با چهارپایی آمیزش نموده است چیست؟ و او پاسخ داد: بعد از قطع دست راست اش به او حد می زنند. امام جواد (علیه السلام) با شنیدن این پاسخ ناراحت شد و به عبدالله بن موسی فرمود: عموجان از خدا بترس! از خدا بترس! خیلی کار سخت و بزرگی است که در روز قیامت در برابر خداوند متعال قرار بگیری و پروردگار متعال بفرماید: چرا بدون اطلاع و آگاهی به مردم فتوا دادی؟ عمویش گفت: سرورم! آیا پدرت - که درود خدا بر او باد - این گونه پاسخ نداده است؟!

امام جواد (علیه السلام) فرمود: از پدرم پرسیدند: مردی قبر زنی را نبش کرده و با او درآمیخته است، حکم این مرد فاجر چیست؟ و پدرم در پاسخ فرمود: به خاطر نبش قبر دست راست او را قطع می کنند و حد زنا بر او جاری می گردد، چرا که حرمت مرده مسلمان همانند زنده اوست.

عبدالله بن موسی گفت: راست گفتی سرورم! من استغفار می کنم.

مردم حاضر، از این گفت و شنود علمی شگفت زده شدند و گفتند: ای آقای ما! آیا اجازه می فرمایی مسائل و مشکلات خودمان را از محضرتان بپرسیم؟

امام جواد (علیه السلام) فرمود: بلی. آنان سی هزار مسئله پرسیدند و امام جواد (علیه السلام) بدون درنگ و اطمینان کامل همه را پاسخ گفت. این گفتگوی علمی در نه سالگی حضرت رخ داد. (3)

امام جواد (علیه السلام) در سنین نوجوانی عالم ترین و آگاه ترین دانشمند عصر خود بود و مردم از دور و نزدیک به حضورش شتافته و پاسخ مشکلات علمی خود را از او دریافت می کردند.

اینک نظر برخی از دانشمندان مخالف و موافق را در این زمینه باهم می خوانیم:

ابن حجر هیثمی در کتاب الصوائق المحرقة می گوید: مأمون او را به دامادی انتخاب کرد، زیرا با وجود کمی سن، از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت.

شبلنجی در نورالابصار آورده است: مأمون پیوسته شیفته او بود، زیرا با وجود سن اندک، فضل و علم و کمال خود را نشان داده و برهان عظمت خود را آشکار ساخت.

جاحظ معتزلی که از مخالفان خاندان علی (علیه السلام) بود، به این حقیقت اعتراف کرده است که: امام جواد (علیه السلام) در شمار ده تن از «طالبیان» است که هر یک از آنان عالم، زاهد، عبادت پیشه، شجاع، بخشنده،

پاک و پاک نهادند و هیچ یک از خاندانهای عرب دارای نسب شریفی همانند امامان شیعه نیست. (4)

فتال نیشابوری نیز می گوید: مأمون شیفته او شد، چون مشاهده کرد که آن حضرت با سن کم خود، از نظر علم و حکمت و ادب و کمال عقلی، به چنان رتبه والایی رسیده که هیچ یک از بزرگان علمی آن روزگار بدان پایه نرسیده اند. (5)

امام محمد تقی (علیه السلام) خود نیز گاهی به علم و دانشی که خداوند ارزانی اش داشته بود، اشاره کرده و می فرمود: «منم محمد فرزند رضا! منم جواد! منم دانا به نسبهای مردم در صلیبها، من داناترین کس هستم که رازهای ظاهری و باطنی شما را می دانم و از آنچه که به سوی اش روانه هستید آگاهم! این علمی است که خداوند متعال قبل از آفرینش تمامی مخلوقات جهان به ما خانواده عنایت کرده است. این دانش سرشار تا پایان جهان و بعد از فانی شدن آسمان ها و زمین ها نیز باقی خواهد ماند.

اگر غلبه اهل باطل و حکومت ناحق گمراهان و هجوم اهل شک و تردید نبود، هر آینه سخنی می گفتم که همه

اهل جهان از گذشته گان و آینده گان ناباورانه انگشت حیرت به دهان می گرفتند.» سپس دست مبارک خود را بر دهان گذاشته و فرمود: «یا محمد اصمت کما صمت آباؤک من قبل؛ ای محمد خاموش باش! همچنانکه پدران تو سکوت را برگزیده اند.» (6)

امام نهم در سن کودکی به امامت رسید و دانش سرشار آن گرامی دوست و دشمن را به حیرت و شگفتی واداشت. بر جوانان مسلمان و مشتاق اهل بیت (علیه السلام) شایسته است که از فرصت جوانی بهره گرفته و در جستجوی دانش با تمام وجود تلاش کنند و رهنمودهای آن امام عزیز در زمینه علم و دانش را چراغ راه خویش قرار دهند. در اینجا به برخی از رهنمودهای آن حضرت در این زمینه می پردازیم:

جوانان در عرصه تفکر و کسب دانش

جوانان بر اساس طبیعتی که دارند، برای آشنایی با افکار و اندیشه های متفاوت علاقه شدیدی از خود نشان می دهند. آنان دوست دارند اندیشه های نو و متفاوت را بشناسند و از میان آنها آنچه را که به نظر خود بهتر و کارآمدتر تشخیص می دهند انتخاب کنند.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: «انما قلب الحدث كالارض الخالية ما القى فيها من شیء قبلته؛ (7) دل نوجوان همانند زمین خالی (آماده و مستعد) است و هر اندیشه ای که در آن القاء شود، می پذیرد.»

بذر دانش یکی از مهم ترین سرمایه هایی است که می توان در دل جوان کاشت و آن را بارور نمود. امام جواد (علیه السلام) در پیامی اهمیت علم و دانش را این گونه بیان می کند: «علیکم بطلب العلم فان طلبه فريضة و البحث عنه نافله و هو صلة بين الاخوان و دليل على المروءة و تحفة في المجالس و صاحب في السقر و انس في الغربة؛ (8) بر شما باد کسب دانش! چرا که آن برای همه لازم است و سخن از علم و بررسی آن امری مطلوب (و دوست داشتنی) است. برادران (دینی) را به هم پیوند می دهد و نشانه (شخصیت والا و) جوانمردی، تحفه مناسبی برای مجالس، دوست و همراه در سفر و مونس غربت و تنهایی است.»

از منظر امام جواد (علیه السلام) شایسته است که یک جوان مسلمان به علم و دانش روی آورد و آن را به عنوان مونس و یار مناسب برای خود برگزیند، دوستان خود را بر اساس بینش و دانش انتخاب کند و شخصیت اجتماعی خود را به وسیله دانش و علم مشخص سازد، برای مجالس و دیدار دیگران علم هدیه برد و در تنهایی و غربت و سفر، علم و دانش را بهترین همسفر و مونس خود بداند، چرا که علم و دانش، سرچشمه تمام کمالات و ریشه همه پیشرفتهاست. پیشوای نهم، علم را دو قسمت کرده و می فرمود: علم و دانش دو نوع است: علمی که در وجود خود انسان ریشه دارد و علمی که از دیگران می شنود و یاد می گیرد. اگر علم اکتسابی با علم فطری هماهنگ نباشد، سودی نخواهد داشت. هر کس لذت حکمت را بشناسد و طعم شیرین آن را بچشد، از پی گیری آن آرام نخواهد نشست. زیبایی واقعی در زبان (و گفتار نیک) است و کمال راستین در داشتن عقل.» (9)

امام محمد تقی (علیه السلام) علم و دانش را یکی از مهمترین عوامل پیروزی و رسیدن به کمالات معرفی می کرد

و به انسان های کمال خواه و حقیقت طلب توصیه می نمود که در راه رسیدن به آرزوهای مشروع و موقعیت های عالی دنیوی و اخروی از این نیروی کارآمد بهره لازم را بگیرند. آن گرامی می فرمود: «أربع خصالٍ تعین المرء علی العمل: الصّحة والغنى و العلم و التّوفیق»؛ (10) چهار عامل موجب دست یابی انسان به اعمال (صالح و نیک) است: سلامتی، توانگری، دانش و توفیق (خداوندی)».

با توجه به سخنان آموزنده امام جواد (علیه السلام) در عرصه علم و دانش بر همگان و از جمله جوانان لازم است از فرصت جوانی بهره گرفته و خود را به این خصلت زیبای انسانی بیارایند و کسب معرفت و علم را سرلوحه برنامه های زندگی خود قرار دهند.

علم بال است مرغ جانت را	بر سپهر او برد روانت را
علم دل را بجای جان باشد	سربی علم بدگمان باشد
علم نور است و جهل تاریکی	علم، راهت برد به تاریکی
علم روی تو را به راه آرد	با چراغت به پیشگاه آرد
علم را دزد برد نتواند	به اجل نیز مرد نتواند
نه به میل زمان خراب شود	نه به سیل زمین درآب شود

گفتار اندیشمندان

یک جوان شایسته و هدفمند بر اساس اندیشه ها و عواطف خود ممکن است به سوی برخی صاحب نظران و اندیشمندان، متمایل شود، به جلسات آنان برود، به سخنرانی هایشان گوش فرا دهد و حرفهایشان را بشنود و بپذیرد.

اما در این میان پیروی از گفته های آنان، اگر بر اساس حق نباشد، ممکن است انسان را به سوی باطل و راه های انحرافی سوق دهد. بنابراین بر یک جوان مسلمان و متعهد زبیده است که تمایلات خود و گفته های دیگران را بر اساس اندیشه های صحیح و عقلانی بسنجد و راه خود را با معیار حقیقت انتخاب کند. امام جواد (علیه السلام) در این زمینه رهنمود راهگشایی برای همگان دارد. آن گرامی می فرماید:

«من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان النّاطق يؤدّی عن الله عزّ و جلّ فقد عبد الله و ان كان النّاطق يؤدّی عن الشّیطان فقد عبد الشّیطان»؛ (11) هر کس به گفتار گوینده ای گوش فرا دهد، او را پرستش کرده است، اگر ناطق از خدای می گوید، شنونده خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان بگوید، شنونده نیز به پرستش شیطان پرداخته است.»

در اینجا مناسب است که به حکایتی از یک جوان که در راه کسب علم و دانش تلاش نموده و خود را به مقامات عالیه کمال رسانده اشاره ای داشته باشیم. چنین حکایاتی این پیام را به ما می دهند که اگر جوانان درباره کسب علم و دانش تلاش کنند می توانند سرآمد باشند و بر بزرگترها نیز پیشی گیرند.

دانشمند نوجوان

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، مردم از اطراف و اکناف گروه گروه، برای عرض تبریک به مرکز خلافت آمده و به حضورش می رسیدند. روزی جمعی از اهل حجاز به همین منظور بر او وارد شدند. خلیفه بعد از دیدار ابتدایی متوجه شد که پسر بچه ای آماده است تا از میان آن جمع سخن بگوید. خطاب به او گفت: بچه! برو کنار تا یکی بزرگتر از تو صحبت کند پسر نوجوان فوراً گفت: ای خلیفه! اگر بزرگسالی میزان است، پس چرا شما بر مسند خلافت قرار گرفته اید؟ با اینکه بزرگتر از شما هم افرادی اینجا هستند؟! عمر بن عبدالعزیز از تیزهوشی و حاضر جوابی او متعجب شده و گفت: راست می گویی و حق با توست. اکنون حرف دلت را بزن! آن نوجوان هوشمند گفت: ای امیر! از راه دور آمده ایم تا به شما تبریک بگوییم و منظورمان از این عمل، شکر الهی است که مثل شما خلیفه خوبی را به مردم عطا کرده است، وگرنه مجبور نبودیم به این سفر بیاییم، زیرا نه از تو می ترسیم و نه طمع داریم. اما اینکه از تو نمی ترسیم برای این است که تو اهل ظلم و ستم بر مردم نیستی و علت اینکه طمع نداریم این است که ما از هر جهت در رفاه و نعمت هستیم. وقتی سخن آن نوجوان تمام شد، خلیفه از او درخواست کرد که وی را موعظه کند. او نیز گفت: ای خلیفه! دو چیز زمامداران را مغرور می کند: اول، حلم خداوند و دوم، مدح و چاپلوسی اشخاص از آنها. خیلی مواظب باش که از آنان نباشی، زیرا که اگر از آن عده شدی، لغزش پیدا می کنی و در زمره گروهی قرار می گیری که خداوند متعال در حق آنان فرمود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (12) از آن افراد نباشید که ادّعی شنیدن می کنند با اینکه نمی شنوند.»

در پایان: خلیفه از سن و سال او پرسید و معلوم شد که بیش از دوازده سال ندارد. آنگاه خلیفه او را تحسین کرده و در مورد وی و عظمت علم و دانش او شعری خواند که:

تَعْلَمُ فَلَيْسَ الْمَرْءُ يَوْلَدُ عَالِمًا	وَ لَيْسَ أَخُو عِلْمٍ كَمَنْ هُوَ جَاهِلٌ
فَإِنَّ كَبِيرَ الْقَوْمِ لَا عِلْمَ عِنْدَهُ	صَغِيرٌ إِذَا التَّفَتَ عَلَيْهِ الْمَحَافِلُ

«دانش بیاموز، که آدمیزاد دانشمند به دنیا نمی آید و هیچ گاه دانا با نادان هم رتبه نیست. بزرگ قوم، هرگاه دانش نداشته باشد، در مجالس و محافل، کوچک و خوار دیده می شود.»

پی نوشت ها :

1. کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، 1381، ج 2، ص 353.
2. ارشاد شیخ مفید، چاپ کنگره، قم، 1413 ق، ص 618.
3. بحارالانوار، علامه محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404 ق، ج 50، ص 85.
4. سیره پیشوایان، مهدی پیشوائی، مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، قم، 1381 ش، ص 555.
5. روضة الواعظین، محمد فتال نیشابوری، نشر رضی، قم، ج 1، ص 237.

6. بحارالانوار، ج 50، ص 108.
7. وسائل الشيعه، محمد بن حسن حر عاملی، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، قم، 1409 قمری، ج 21، ص 478.
8. بحارالانوار، ج 7، ص 80.
9. كشف الغمه، ج 3، ص 193.
10. معدن الجواهر، ابوالفتح كراچکی، كتابخانه مرتضويه، تهران، 1394 ق، ص 41.
11. سوره انفال، آيه 21.
12. المستطرف، محمد بن احمد ابشيهي، ج 1، ص 107.